هنگامى که بر او وارد شدند و سلام گفتند. [ابراهیم‌] گفت: «ما از شما بیمناکیم.» (52) گفتند: «مترس، که ما تو را به پسرى دانا مژده مى‌دهیم.» (53) گفت: «آیا با اینکه مرا پیرى فرا رسیده است بشارتم مى‌دهید؟ به چه بشارت مى‌دهید؟» (54) گفتند: «ما تو را به حق بشارت دادیم. پس، از نومیدان مباش.» (55) گفت: «چه کسى -جز گمراهان- از رحمت پروردگارش نومید مى‌شود؟» (56) [سپس‌] گفت: «اى فرشتگان، [دیگر] کارتان چیست؟» (57) گفتند: «ما به سوى گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم، (58) مگر خانواده لوط، که ما قطعاً همه آنان را نجات مى‌دهیم، (59) جز آنش را که مقدر کردیم او از بازماندگان [در عذاب‌] باشد. (60) پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند، (61) [لوط] گفت: «شما مردمى ناشناس هستید.» (62) گفتند: «[نه،] بلکه براى تو چیزى آورده‌ایم که در آن تردید مى‌کردند، (63) و حق را براى تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم، (64) پس، پاسى از شب [گذشته‌] خانواده‌ات را حرکت ده و [خودت‌] به دنبال آنان برو، و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد، و هر جا به شما دستور داده مى‌شود بروید. (65) و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد. (66) و مردم شهر، شادى‌کنان روى آوردند. (67) [لوط] گفت: «اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید، (68) و از خدا پروا کنید و مرا خوار نسازید.» (69) گفتند: «آیا تو را [از مهمان کردن‌] مردم بیگانه منع نکردیم؟» (70)